

ادب فارسی و دشواریهای ادبیات تطبیقی ایرانی

احمد جولایی*

همه پدیده‌های بیرونی که حالتی عینی دارند و آنچه مکنونات ذهنی است و درون آدمی می‌گذرد و به عالم انتزاع مربوط است، تا به قالب کلمات و واژگان درنیابند قابل فهم نیستند. به عبارت دیگر کلمه همان کار هویت بخشی به جهان را دارد، آنچه عالم درون و برون است، و چون کلمات بهم آمیخته شوند ادب زاده می‌شود.

واژه ادب (ادبیات) در ابتدای امر کلمه‌ای ساده به نظر می‌رسد که وقوف و آگاهی بر آن چندان دشوار نیست، اما هنگام تعریف این واژه است که اختلاف نظر ادبا و پیچیدگی آن خود را نمایان می‌سازد، تا جایی که می‌توان گفت تعریفی آنچنان جامع و مانع که همه اهل فن بر آن اتفاق نظر داشته باشند بدست نمی‌آید، چه اگر می‌آمد رنج ادیبان را کم و کمتر می‌نمود. ولی در حدّ اختصار این مقال و برای شروع کار باید تلاشی انجام داد و در حدّ بضاعت «نویسنده» تلاش نمود و باید اعتراف کرد که کاری آسان نیست. پیدا کردن تعریفی که شامل همه تلاشهای درونی انسان برای رسیدن به مفهومی نو، و تلاش برای رسیدن به شکل نوینی که دربردارنده عناصر قدیمی باشد،

*- عضو هیئت علمی دانشگاه بوشهر، ایران.

آمال و آرزوهای شخصی و قومی را آینه‌ای باشد، فرازا و فرودهای تاریخی را دربرگیرد و... در یک تعریف کوتاه گنجاندن، زیرا تعاریف نوعی علم‌اند. بی‌جهت نیست که گفته‌اند: «آنجا که علم و حقایق علوم پایان می‌پذیرد، ادبیات شروع می‌شود». هرگز نباید از نظر دور داشت که ادبیات پیچیده‌تر از علم است؛ زیرا انسان که موجودی سخت پیچیده است، موضوع و محور ادبیات است، در حالی که علم با ماده و مواد اولیه طبیعی سروکار دارد که با ابزارهای شناخته شده علمی قابل احتساب و اندازه‌گیری‌اند و ماهیت بحث درباره آن علی‌رغم گستردگی‌شان نسبتاً محدود است. در حالی که موضوع ادبیات، «انسان»، موجودی بسیار پیچیده‌تر از هر ماده شناخته شده طبیعی یا حتی دست‌ساختهای عظیم بشری است و این پیچیدگی هنگامی که برای تعریف به کلمه «کلمات» تبدیل می‌شود، دشواری خود را بیش از پیش به رخ می‌کشد. خواه ادب شفاهی باشد یا مکتوب، نظم باشد یا نثر، در قالبهای اسطوره باشد یا افسانه، رمانس باشد یا رمان، حماسه باشد یا قصه‌ای عاشقانه، حکمتی باشد یا فلسفه‌ای به قالبی ادبی درآمده، نمایشنامه‌ای باشد دینی یا مضمونی رمزی و نمادی و یا... هر قالب شناخته شده ادبی دیگر.

موضوع در همینجا نیز پایان نمی‌پذیرد. زیرا به گواه تاریخ، فرهنگها و ملل شناخته شده عالم بر یکدیگر تأثیر و تأثیری غیرقابل انکار داشته و دارند که همین امر به وسعت و دامنه موضوع بحث «ادبیات تطبیقی» می‌افزاید. زیرا در این شیوه نظر بر آن است که نحوه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری ادبیات ملل گوناگون را بر یکدیگر معلوم و مشخص دارد، اما این بدین معنا نیست که راه حل یا راه حلهایی وجود ندارد، بلکه ارزش کار و عمق زحمات کسانی را که در عرصه ادبیات تطبیقی تلاش می‌کنند، هویدا می‌سازد. زیرا بدون داشتن پشتوانه‌ای غنی از علوم گوناگون، نظیر: علم تاریخ، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، جغرافیا، زبان‌شناسی و ممارست در ادب و هنر (که خود به حوزه‌های هفتگانه) قابل تقسیم است، ممکن نمی‌گردد، و چنانچه پژوهشگری از عهده این امر

برآید جای تقدیر و سپاس فراوان خواهد داشت. جا دارد به عنوان یک مبتدی تلاش همهٔ پیشکسوتان این وادی را که چراغ هدایت و مشعل معرفت افروخته‌اند، ارج نهم و اگر نکته‌ای از باب نقد نظرات بعضی در پی آمد، هیچ از ارزش کار و مقام علمی ایشان نخواهد کاست، بلکه برآیندی است از همان آموزه‌ها که تلاش شده از منظری دیگر به آن نگاه شود و این حاصل من نشد مگر به ضرورتی که برای تدریس این درس در برهه‌ای از دوران خدمت در کلاسهای دانشگاه و درس ادبیات تطبیقی به دست آمد و ماحصل آن را درپیش روی دارید.

در قرن نوزده میلادی برای اولین بار «ویلن» از اساتید دانشگاه سوربن فرانسه اصطلاح «ادبیات تطبیقی» را به کاربرد. تقریباً پنجاه سال بعد پژوهشگران بین‌المللی در پاریس کنگره‌ای تشکیل دادند که «ویکتور هوگو» به ریاست این کمیته برگزیده شد و ادیب سرشناس «تورگنیف» سخنگویی این انجمن را پذیرفت. و در سال ۱۸۷۷ م. در ایتالیا کرسی ادبیات تطبیقی به طور رسمی در دانشگاه ناپل دایر گردید و بعد از آن بود که مجلهٔ «ادبیات تطبیقی» از سال ۱۸۷۷ میلادی در مجارستان به ده زبان زنده دنیا متولد گشت. مجله‌ای که به تاسی آن «ماکس کخ» نیز در سال ۱۸۸۷ میلادی در آلمان مبادرت به چاپ و نشر مجله‌ای تحت عنوان ادبیات تطبیقی نمود و پس از گذشت قریب به نیم قرن آمریکاییان، روسها و ژاپنیها حد فاصل سالهای ۱۹۰۷ تا ۱۹۴۵ میلادی، که دو حادثهٔ عالمگیر جنگ جهانی اول و دوم را دنیا به خود دید، به این حرکت پیوستند. آنها حتی در محدوده جغرافیای خود باقی‌نماندند و دامنه بحث را به دیگر کشورها کشاندند و آن را به سراسر جهان تعمیم دادند. آنها دیدگاه نوینی را مطرح نموده‌اند که می‌توان از آن به عنوان «جهان وطنی ادبی» یا «بی‌مرزی در ادبیات» یادکرد - گرچه این دیدگاه هم خالی از اشکال به نظر نمی‌رسد و می‌تواند دارای موافقین و مخالفینی باشد - گروه اول معتقدند که ادیب، خاص مکان و جغرافیای ویژه‌ای نیست و به اعتباری آنچه می‌آفریند تعلق به همهٔ جامعه بشری دارد. اما گروهی دیگر با دیدگاه‌های ناسیونالیستی به موضوع

نگاه کرده و اعلام می‌دارند که تولیدات شعرا و ادیبان به مثابه بخشی از شخصیت قومی هر مملکت و انحصار به همان قوم و سرزمین دارد، حتی اگر مورد استفاده جهانی نیز قرار گیرد.

اما چنانچه پیشتر هم گفته شد، موضوع و محور ادبیات انسان است، تعریف انسان در چه قالبی می‌گنجد؟ بی‌شک اندیشمندان، فرهیختگان و دانشمندان و ادیبان زیادی تلاش نموده‌اند تا از انسان و ابعاد وجودی او تعریفی کامل و شامل بدست دهند. تعاریف گوناگون و حتی متضاد و متناقض مویذ این نکته است، که امری آسان نبوده و کاری دشوار است، در حالی که هر تعریفی برای نمایاندن حالتی از حالت‌های انسان، کامل به نظر می‌رسد، اما انسانی که به لحاظ ساحت جسمانی و بعد فیزیکی در مقابل عظمت طبیعت که به لحاظ قدمت و قدرت بر آدمی چیره و مسلط است، بسیار کوچک می‌نماید و ناتوان در ساحت روحی و روانی، قابلیت‌های زیادی دارد، تا جایی که خلیفه الله در زمین شود. و این امر میسر نمی‌گردد جزء با معنویت روح و جوهره نهفته در آدمی. آنگاه که طین را با نفحه قدسی درهم می‌آمیزند، و آدم سیمرخ قاف‌نشین می‌گردد و بر قلعه عزت و افتخار اشرف مخلوقات نام می‌گیرد. راستی در این کالبد خاکی چه نهفته است که او را بالا می‌کشد، آنگاه پران می‌شود، و آنچه در و هم ناید آن می‌شود؟ عده‌ای دریچه جان یعنی «دل» را پنجره معرفت الهی برشمرده‌اند که اسرار الهی را بر لوح محفوظ آدمی ترسیم نموده و آدمی هرچه هست دل است. گروهی «عقل» او را وسیله بر کشیدگی و فخر او بر سایر موجودات دانسته‌اند، و مایه مباهات، و اهل معرفت، «نفس» آدمی را که مایه خیر و شر او در آن نهفته است و مایه تعادل اوست برتر می‌انگارند، و نفس آدمی را به مثابه شمشیری دانسته‌اند که چون به دست دشمن وجود افتد، تسخیر قلعه آدمی کار چندان مشکلی نخواهد بود. اما در تعاریف غربی این نوع نگاه که نگاهی اخلاق‌گرایانه تلقی می‌شود، کجا جای دارد؟ شاید روزگاری به عنوان دیدگاهی غالب و مورد تأکید بوده است، اما در حال حاضر

به خصوص بعد از تعاریفی که انسان‌شناسی نوین خصوصاً بعد از «داروین» و همفکران او به عمل آورده و یا دیدگاه‌های روان‌شناسی جدید، نظیر: «فروید» و ... و اصولاً تعریفی که «اومانیزم» بعد از قرون وسطی در اروپا از انسان مطرح می‌کند، چون از آبشخوری یکسان نبوده و نیست، طبعاً یکسان نخواهد بود. در این عرصه است که خدشه مهمی به انسانیت انسان، این محور ادبیات وارد می‌شود. طبعاً در نگاه کاوشگری که ادبیات را عرصه پژوهش و تطبیق خود برمی‌گزیند، ایجاد خلل و تعارض می‌کند؛ زیرا مفاهیمی که پایه اولیه قیاس می‌باشند، در اینجا دستخوش نوعی تزلزل گردیده و این جا به جایی در نتیجه‌گیری نهایی بی‌تأثیر نخواهد بود. برای مثال، انسان رنسانسی که معمولاً نمونه عالی آن را «دن‌کشیوت» نوشته «سروانتس» می‌دانند و یا «دکتر فاستوس» نوشته «کریستوفر مالرو» که شخصیتی کامل از انسان رنسانسی در عرصه ادبیات اروپایی می‌شناسند، با کدام معیارهای انسان‌شناسی شرق قابل تطبیق است. اگر بپذیریم که فرهنگها، خرده فرهنگها و جوامع انسانی و به تبع آن انسان هر دوره محصول تاریخ ویژه هر موقعیت تاریخی و جغرافیایی خاص سرزمین خویش است، چه میزان امکان تطابق تاریخ غرب و شکل‌گیری فرهنگ غربی با شرق ممکن است و سرحد این انطباق تا کجاست؟ لذا باید توجه داشت که بارعایت اصل «تعریف مشترک» از محور و موضوع تحقیق یعنی انسان، ادبیات و ... امکان حصول به نتیجه بیشتر خواهد شد، به خصوص اگر شرایط تاریخی و اصل تقدم و تأخر را نیز از نظر دور نداریم.

موضوع دیگر که زمینه ادبیات تطبیقی بوده و از جایگاه والایی برخوردار است بحث پیدایی و خاستگاه اندیشه و نظریات قومی است که به عنوان قانونی عمومی و مورد قبول توده‌ها قرار گرفته و از روی دلایل مختلف آنها را پذیرفته و بدان عمل کرده‌اند. اما ادبیات را به شکلهای مختلف دوره‌بندی می‌کنند، از جمله تقسیم‌بندی دکتر عبداللہیان به شکل ذیل:

۱- حلقهٔ اوّل اسطوره، ۲- حلقهٔ دوّم افسانه، ۳- حلقهٔ سوّم رمانس، ۴- حلقهٔ چهارم رمان^۱.

دربارهٔ اسطوره و خاستگاه آن نظریه‌های گوناگونی مطرح شده است که برای اختصار در اینجا به سه‌گونه تعریف از باکتر تراویک بسنده می‌گردد:

الف) نظریهٔ طبیعت‌پردازان (گرایان)، که اسطوره را زاییده کوشش بشر ابتدایی می‌دانند، برای تبیین پدیده‌های طبیعی، همچون طوفان، طلوع و غروب خورشید، تغییر فصول سال، قحطی، بارندگی و نظایر آنها.

ب) نظریهٔ روانکاوی که اسطوره‌ها را در برگرفته و یا نمادی از نمادهای عینی کشمکشهای حسّی و یا عاطفی می‌دانند که خلجان و هیجانات آدمی در پیدایی آن بسیار مؤثر بوده است.

ج) نظریهٔ مردم‌شناسی که در آن اسطوره‌ها به منظور روایت، تثبیت، تدوین، توجیه و تحکیم آداب و رسوم ابتدایی آیین‌های عبادی و ارزشهای مذهبی و اخلاقی پدیده آمده است. بر طبق این نظریه اسطوره روایت احیای واقعیتهای باستانی است که برای ارضای خواسته‌های عمیق مذهبی، آرمانهای اخلاقی، سازگاری اجتماعی، حتی نیازهای واقعی بشر بازگو می‌گردد. اسطوره کارایی مناسب مذهبی را تضمین می‌کند، و حاوی احکامی سودمند برای راهنمایی بشر است^۲.

حال باید دید این اسطوره که خود به دو بخش کلاسیک و غیرکلاسیک نیز قابل تقسیم است، چگونه خلق شده و در طول حیات خود چه خط سیری طی کرده است. معروف است که گذر فرهنگها و اجتماعات انسانی از حلقه‌ای به حلقهٔ دیگر مثلاً از حلقهٔ اسطوره به حلقهٔ افسانه همیشه یکسان نبوده ولی در گذر زمانی و تاریخی از حلقه‌ای به حلقهٔ دیگر، متفاوت به چشم می‌خورد، که این ناشی از شرایط اجتماعی و

۱- عبداللهیان حمید: کارنامهٔ نثر معاصر، انتشارات پایا، ۱۳۷۹ ه.ش، ص ۸
۲- تراویک باکتر: تاریخ ادبیات جهان، ترجمهٔ عرب علی رضایی، انتشارات فرزانه، ۱۳۷۳ ه.ش.

تاریخی هر قوم و ملتی خواهد بود. عواملی درون و برون از جامعه حتی در این گذر کاملاً تأثیر گذارند؛ مانند تمامی تحولات در زندگی انسان. درباره گذر از این دوره‌ها، دکتر عبداللهیان اینگونه می‌نویسد:

”تغییر قالبهای داستانی نیز ناگهانی و بدون مقدمه نبوده، چه بسا خروج از یک حلقه و ورود به حلقه دیگر سالها بلکه قرن‌ها طول کشیده است. بنابراین نمی‌توان مقطع زمانی خاصی را برای پایان یک حلقه و آغاز حلقه دیگر در نظر گرفت. از سوی دیگر همه ملل به طور همزمان مراحل تکامل را پشت سرنگذاشته‌اند و ممکن است در زمانی که ملتی در حلقه سوم از تقسیم‌بندی ما قرار داشته باشد ملتی دیگر در حلقه اول باشد.^۱ اما نکته اساسی دیگر آنکه بنا به شهادت تاریخ، ملل گوناگون در طول حیات خویش دچار نوعی انقطاع و یا استمرار فرهنگی گردیده‌اند و در این رهگذر که گاه خواسته و گاه ناخواسته بوده چیزی از دست داده و یا متاعی نو بدست آورده، از جمله اسطوره‌ها که در این حوادث تاریخی دستخوش تغییر و تحولات زیادی گردیده‌اند. این تغییرات از سطوح بیرونی و ریختار و نام بوده تا جوهره، ماهیت و درونمایه، که در حد مستحیل شدن اسطوره فرهنگی قومی در قوم دیگر پیش رفته است و اینجا است که کار بر ادیب و پژوهشگر ادبیات تحقیقی تنگ‌تر می‌شود و عرصه کار دشوارتر. برای روشن‌تر شدن موضوع به بخشی از نوشته استاد جلال ستاری در زمینه استمرار و انقطاع در فرهنگ مردم ایران اشاره می‌شود: در واقع هم یکی از مسایل عمده فرهنگی که باید بدرستی کاویده شود، مسئله‌ای است که کلاً به پایداری و استمرار فرهنگ ایران در دوران اسلامی اصطلاح شده و البته مراتب و جهات مختلفی دارد و گذشته از شیخ اشراق «سهروردی مقتول» که خسروانیون ایران باستان را پیشاهنگان اشراقیون یا افلاطونیان ایرانی می‌داند. بسیاری از ایران‌شناسان و اسلام‌شناسان و مورخان و محققان

۱- عبداللهیان حمید: کارنامه نثر معاصر، انتشارات پایا، ۱۳۷۹ ه.ش، ص ۸.

و مردم‌شناسان و لغت‌شناسان و اساطیرشناسان ایرانی و خارجی (از جمله هنری کربن، لویی ماسین ین) درباره آن بحث کرده‌اند و فی‌المثل از متأخران استاد محمد محمدی به جنبه‌ای از آن یعنی دوام بعضی آثار اخلاقی و تربیتی ایران پیش از اسلام در دنیای پس از اسلام پرداخته است، و یا علی نقی منزوی درباره ادامه اندیشه‌های گنوسیزم ایرانی «توحید اشراقی» و روح باطنی‌گری (مرجی‌گری) هند و ایرانی در تصوّف ایرانی و تشیع و خودگرایی معتزله و مذهب اختیاریه قدریه، به صورتی کاملاً سازگار و تطبیق یافته با جوهر اسلام تأکید ورزیده است.^۱

نمی‌توان از نظر دور داشت که تغییر اسطوره و جایگزینی آیین جدید بر محور آن کار آسانی خواهد بود. زیرا بحث ادغام در پذیرش اسطوره بسیار حایز اهمیت است. هر چند به صورت ظاهر و زبانی این امر صورت گیرد، اما تا توده و قومی با دل خویش نپذیرند به ایمان نمی‌رسند، زیرا تغییرات فرهنگی شامل سه مرحله تفحص، عقیده‌مندی و تعمیم است. چنانکه در کتاب تاریخ بخارا نوشته ابوبکر جعفر بن محمد نرشخی (۳۴۸-۲۸۶ هـ) می‌خوانیم:

”هر باری اهل بخارا مسلمان شدند و باز چون عرب بازگشتندی ردت آوردندی و قطیبه بن مسلم سه بار ایشان را مسلمان کرده بود، باز ردت آورده کافر شده بودند... ایشان اسلام پذیرفتند به ظاهر و به باطن بت‌پرستی می‌کردند. قطیبه چنان صواب دید که اهل بخارا را فرمود، یک نیمه از خانهای خویش به عرب دادند، تا عرب با ایشان باشند، و از احوال ایشان با خبر باشند تا به ضرورت مسلمان باشند“.^۲

و یا در جای دیگر از ذبیح الله صفا آمده است که:

۱- ستاری جلال: زمینه فرهنگ مردم، انتشارات نشر ویراستار، ۱۳۷۰ ه.ش.
۲- نرشخی ابوبکر محمد بن جعفر: تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر قبادی، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، ۱۳۵۱ ه.ش.

«پیشرفت عرب و مسلمین بیشتر در میان طبقهٔ سوّم یعنی طبقهٔ ناراضی ایرانیان بوده است، و اّلا طبقات عالیّهٔ ایرانی و روحانیون و آزادان و دهقانان و گروهی بزرگ از کسانی که در حفظ آیین زرتشت تعصّب می‌ورزیدند، نسبت به این پیشرفتها به دیده بغض و یا عدم رضایت شدید می‌نگریستند و همین گروه و بقایای تبلیغات آنان است که دیگر باره اسباب استقلال ملت ایران و شکست قوم عرب را یک قرن بعد میسر ساخت»^۱.

۱. عدم وجود اتفاق نظر بر سر تعریف انسان، امر ساده‌ای نیست که بتوان به سادگی از کنار آن گذشت، چون موضوع بحث در حقیقت انسان است و این عدم انطباق باعث نگرش و نگاهی می‌شود که خود مایهٔ اختلاف می‌تواند باشد. لذا تلاش برای نزدیکی هر چه بیشتر این دو دیدگاه از اهم وظایف ادبیات تطبیقی می‌تواند باشد، و مشکل عمده‌ای نیز در اینجا خودنمایی می‌کند؛ زیرا تعریف این تعاریف گرچه در پیشینهٔ قومی ملل شرق و غرب نزدیکی بیشتری داشته‌اند، اما مادهٔ اولیه «انسان» هنوز به پیچیدگی‌های امروزین نرسیده بود، و اتفاق نظر اهل فن در حوزه‌های تاریخ، فلسفه و... آن زمان به هم نزدیکتر بود، و این خود باعث تعاریفی همگون‌تر می‌شد، که اکنون آن زمینه‌های تاریخی، اجتماعی از بین رفته است. لذا برای پیگیری امر ادبیات هر ملّتی که طبعاً بخشی از آن ریشه در ادبیات کهن آن قوم دارد و آمیختگی‌های آن با نظرات، دیدگاه‌ها و تعاریف جدید طبعاً از دشواریهای عمده‌ای است که پیش روی پژوهشگران ادبیات تطبیقی قرار دارد، و عدم دقت به این امر، بسا باعث لغزشها و خطاهایی شود که نه فقط از اهداف ادبیات تطبیقی محسوب نمی‌شود، بلکه آن را از اهداف خود دور و دورتر هم می‌کند. برای مثال به تعریفی که از اهداف ادبیات تطبیقی از سوی دکتر «طه ندا»

۱- صفا، دکتر ذبیح‌الله: مجلهٔ ارتش، شمارهٔ ۲، سال هشتم، ص ۲۴.

مطرح می‌شود. دقت نمایید: در آگاهی از ادبیات دیگر ملتها منفعت بسیاری وجود دارد. البته اگر ادیبان بدانند که چگونه از آگاهی خویش به نفع ادبیات ملی خود بهره‌جویند، در این مورد شرط دانستن را مطرح می‌کنیم؛ چرا که بسیاری از ادیبان و فرهیختگانی که در ادبیات ملی خویش از پختگی کامل برخوردار نیستند، پس از آگاهی از ادبیات بیگانه، چنان مجذوب آن می‌شوند که از توجه به ادبیات ملی خویش رویگردانند. بی‌تردید علت این زیان ملی آن است که این ادیبان نمی‌دانند چگونه به نیکی از ادبیات بیگانه به نفع ادبیات ملی خود و افزون‌سازی توان هنری و ادبی خویش سودجویند. برعکس این آگاهی ایشان به زیان ادبیات ملی خودشان تمام شده و پایه تباه‌سازی ارزشهای هنری و تاریخی شده که ایشان پیش از آنکه به ادبیات بیگانگان رویآورند به نیکی با آنها آشنا نشده‌اند.^۱

۲. حوزه ادبیات تطبیقی نیز از دیگر مواردی است که نمی‌توان ساده از کنار آن گذشت. نگاهی هر چند گذرا به نقشه سیاسی کشورهای گوناگون جهان در حال حاضر و گذشته، برای پیدا کردن جایگاه اولیه آنها به روی نقشه‌های بزرگتر، نقشه‌های انسان‌شناسی، زبان‌شناسی و... که به نوعی ایجاد تداخل و یا به عبارتی مایه دلمشغولی و نگرانی‌هایی در نزد پژوهشگران ایجاد می‌کند، از بین رفتن بعضی از خصوصیات قومی نظیر زبانهای مختلف، تغییرات سیاسی در موزها که از قدیم تا کنون تقریباً مرسوم بوده، از نکات درخور توجه‌ای است که می‌تواند به مثابه یک مشکل فراروی پژوهشگر ادبیات تطبیقی قرار گیرد. برای مثال شعرای فارسی‌گوی هند، فرارود «ماوراءالنهر» و ادیبان ایرانی که اشعار و کتب و دواوین خود را به عربی می‌نگاشته‌اند را چگونه باید ارزیابی کرد؟ زیرا آنها در دسته‌بندی‌های مختلفی قرار می‌گیرند، نظیر: مکان جغرافیایی، زبان و حوزه‌واژگان آنها، زمینه‌های

۱- ندا طه: ادبیات تطبیقی، ترجمه دکتر زهرا خسروی، انتشارات فرزانه، ۱۳۸۰ ه.ش، ص ۷-۱۶.

علمی و... هر یک مؤید این نکته‌اند که ادبیات این افراد و یا دوره‌ها را باید به گونه‌ای خاص همان شرایط و با کنترل در تحقیقات بعدی و قبلی خود مورد ارزیابی قرار داد که مشکلات عدیده‌ای را در حوزه ادبیات تطبیقی فراهم می‌آورد (خصوصاً برای کشوری نظیر ایران). برای مثال در ادوار زبانی پهلوی اول «هخامنشیان» که خود یادگاری از زبان «مادی» است. ورود واژگان رومی و تحولات ادبی بعد از آن و زبان فارسی، پهلوی میانه «ساسانی»، مؤید این گسیختگی در زبان مردم، تا به حدی است که مردم دوره ساسانی نمی‌توانند اوستا بخوانند، یا مفاهیم آن را بشناسند. با ورود اعراب آمیزش زبان مردم ایران و عربی آغاز می‌گردد. پیدایی فارسی «دری» و سپس فارسی امروزی حاصل بعد از مشروطه است که ارتباط با اروپا به آن دامن زد، و ماحصل آن پس از تأسیس دانشگاه‌ها و ترجمه بیشتر آثار غربی به شکل امروزی خود درآمده است، در ترجمه هر کتاب با جهان‌بینی خاص نویسنده و میزان قدرت مترجم در ترجمه به بنگاه‌های سرمایه‌گذار «سیاستگذار» بستگی تام و تمامی دارد، که خود متأثر از حوزه‌های دیگر علوم انسانی است. همین امر دشواری دیگری است که پژوهشگر دنیای ادبیات تطبیقی باید به خوبی از آن آگاه باشد.

۳. تعریب (عربی‌کردن واژگان و عبارات) فقط مربوط به ادبیات ایران نبوده بلکه اغلب مللی که در شرایط خاص تاریخی گذشته دچار آمیزش زبانی و یا مغلوب اعراب گردیده‌اند، با آن مواجه‌اند. این خصوصیت ادبی را می‌توان در بعضی کشورها به گونه‌ای پیگیری کرد که اساس ساختمان ادبی و کلیه واژگان و به طور عام زبان آن ملت‌ها را درید قدرت خود گرفته و تا بدانجا پیشرفته که بجز در موارد خاص، آن جوامع به مللی عرب زبان تبدیل گردیده‌اند. کشورهای عراق، سوریه، و بعضی مناطق آفریقا مؤید این نکته‌اند. اما در پاره‌ای موارد استثنایی نیز وجود دارد؛ مثلاً در کشوری مثل مصر به عنوان کشوری عرب زبان هنوز مردمی زندگی

می‌کنند که خود را «قبطی» می‌دانند. در کتاب «نمایش معاصر عرب» به قلم نگارنده، از جرجی زیدان و کتابش «تمدن اسلام و عرب» آمده است:

«اگرچه این طایفه با مصریان باستان بیگانه نیستند، ولی در حال حاضر در دین و نژاد با اعراب مغایرند، زیرا در مذهب تابع مسیحیان هستند و با اعراب مخلوط نمی‌گردند، و بیشتر در مصر علیا «اسیوط» و بعضی در «اسواط» مقیم‌اند. شامپولیون فرانسوی از روی خط و زبان همین قوم بود که توانست خط «هیروگلیف» را که خطی تصویری است، رمزگشایی کند و نتیجه تحقیقات خود را در سال ۱۸۲۲ میلادی در اروپا به چاپ رساند»^۱.

و یا در هندوستان مبدأ زبانی چون اردو را که وجه تسمیه آن را مأخوذ از واژه اردو «لشگر» می‌دانند، و در دوران غزنویان شکل گرفت و اکنون در ردیف زبانهای شناخته شده در هندوستان است. قبلاً چنین زبانی در آن حوزه وجود نداشت، و یا مثالهایی که در حوزه زبان و ادبیات ترکی خصوصاً ترکهای عثمانی قابل ذکر است. اما تعریب در حوزه زبان و ادبیات فارسی، یکی از پیچیده‌ترین موارد ادبی و خصوصاً ادبیات تطبیقی است که پژوهشگر ادب فارسی با آن مواجه است. پیچیدگی موضوع زمانی به اوج خود می‌رسد که در مورد کنیه و نام اشخاص و یا اماکن و گاه عناوین کتاب و در پاره‌ای موارد هم واژه برمی‌خوریم. برای مثال به این نام توجه کنید (حسن بن ابی‌الحسن مولی بنی سلمه بنی نجار)، هیچ شبهه‌ای نمی‌ماند که او مردی عرب است از تبار عرب و ره‌اشده (آزاده) به دست خانواده بنی سلمه و یا بنی نجار و کمتر محقق می‌تواند او را یک نجیب‌زاده فارسی بداند که در حملات صدر اسلام اسیر و به جزیره العرب انتقال یافته است. شخصیت او

۱- جولایی احمد: نمایش معاصر عرب، انتشارات سارا، ۱۳۷۸ ه.ش، ص ۱۱۷؛ بلاذری: فتوح البلدان، ص ۴۲۳.

را چنانکه «بلاذری» نوشته، چنین است که: «پدر و مادرش در جنگ «میشان» اسیر شده به بردگی افتاده و آنها سهم مردی از طایفه بنی النجار شده‌اند، و او هم هنگامی که زنی از قبیله بنی سلمه را به حباله نکاح درآورده این دو برده در کابین آن زن شده‌اند که به اولاد و اعقاب آنها و از جمله همین «حسن» هم سرایت کرد. همین نام بعدها به نام «حسن بصری» در کتب تاریخی خودنمایی می‌کند که حسن نامی عالم، صوفی مسلک و مسلمان اهل بصره باید باشد. حال آنکه واقع امر این نیست. به طوری که استاد محمد محمدی می‌نویسد: در نخستین حمله اعراب مسلمان به بخشهای جنوبی ایران در عراق بسرکردگی عتبه بن غزوان در بخشهای دشت میشان از استان «شاد بهمن» مردی به نام «فرخ» با زنش به اسارت درآمدند که اعراب او را به اسم «یسار» و زنش را به نام «خیره» نامیدند. از میان این همه زن و مردی که در آنجا اسیر شدند، اسم این زن و مرد ذکر شده و مؤید این نکته است که فرخ، فردی سرشناس و شاید از دهقانان یا دبیران آن منطقه بوده است. فرخ و زنش به مدینه انتقال یافتند و در رده موالی درآمدند که به اولادشان نیز منتقل گردید. این زن و شوهر در مدینه به اسلام گراییدند و در سال ۲۱ هجری خداوند به آنها فرزندی عطا فرمودند که نامش را «حسن» گذاشتند^۱.

البته این تعریف در همان زمان هم برای موالی چندان خوشایند نبوده زیرا هویت اصلی آنها را می‌گرفته است. برای نمونه می‌توان اشاره کرد به ماجرای شورش بزرگزادگان سغدی و سمرقندی که در سال ۵۶ هجری همراه پسر عثمان «سعید» که در خلافت معاویه معزول و به مدینه فراخوانده شده بود، همراه لباسهای فاخر خود در ردیف بردگان به مدینه برده شدند و جامه و دستار از آنها بگشادند و در

۱- محمدی ملایری محمد: تاریخ و فرهنگ ایران، انتشارات یزدان، ۱۳۷۳ ه.ش، ص ۲۳؛ دینوری ابن قتیبه، المعارف؛ اصفهانی ابوالفرج، الاغانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.

ردیف‌بردگان به کار گماشتند. روزی درب سرای بر سعید بسته، او را کشته و خود را نیز به هلاکت رساند تا از ننگ‌بردگی و بی‌هویتی برهند. یا توجه کنید به نام «حیّ بن یقظان» که بعدها در فارسی و ادبیات با مجموعه عشقی سلامان و ابدال که عبدالرحمن جامی در قرن نهم به رشته نظم کشید، به شکل دیگر شناخته شد. استاد دکتر محمد روشن در مقدمه سلامان و ابدال به واژه حیّ بن یقظان، و سیر تاریخی و نظر اهل فن و اصل راوی ماجرای سلامان و ابدال که همان حیّ بن یقظان باشد، رسیده است. «حنین بن اسحاق»، آنگاه «ابوعلی سینا» که در جلد دوم کتاب «شفا»ی خود آن را نقل نموده و سپس عبدالرحمن جامی به عنوان ماجرای عاشقانه مجموعه سلامان و ابدال را پرداخته است.^۱

ماجرای پزشک معروفی است که پادشاهی می‌خواهد بدون مزاجت با زنان، صاحب اولاد پسری شود. برای نگهداری تخت و تاج، این عمل ممکن می‌گردد. روایت از شخصی به نام حیّ بن یقظان از دانشمندان (دانشجویان) علوم پزشکی در دانشگاه جندی‌شاپور (دوره ساسانیان) بود. اما بعد از کمی تفحص، پژوهشگران از جمله مرحوم دکتر فروزانفر به این نکته رسیده بودند که این شخص اصلاً عرب نبوده بلکه یک دانشمند علوم پزشکی ایرانی است که در هنگام ترجمه «قصه» با ماجرای منقول از وی، نام ایشان را هم به عربی ترجمه کرده‌اند، زیرا اصلاً او شخصی است به نام زنده پسر بیدار. چون نام او و پدرش هر دو صفت و قابل ترجمه بوده به نامی کاملاً عربی مبدل گشته است. این امکان که یک ایرانی بتواند ادعا کند عمل لقاح خارج از رحم از مطالب مطروحه از سوی دانشمندان ایرانی در دانشگاه جندی‌شاپور بوده است، تا قبل از دستیابی به این نکته مهم، تقریباً غیرممکن است. از این دست مثال بسیاری می‌توان زد. برای مثال اگر بخوانیم

۱- جامی، نورالدین عبدالرحمن: سلامان و ابدال، به تصحیح دکتر محمد روشن، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱ ه.ش.

«مردی از دروازه می‌گذشت در حالی که انجیلی بدست داشت، صاحب کتاب را باید دارای چگونه فکاری برشمرد؟ اگر تنها نام کتاب مطرح باشد، آیا او مردی مسیحی است که انجیلی به دست داشته، و یا مردی ایرانی بوده مانوی مسلک، زیرا یکی از کتب مهم مانی «انگیل» است و در بحث تعریب تبدیل به «انجیل» می‌شود.

۴. تخریب، این واژه چنانچه از نامش پیداست نابودی و از میان بردن است و بخش مهمی از ادبیات قومی ما بنا به دلایل مختلفی طعمه تخریب گردیده‌اند. این تخریب همیشه در اثر عداوت و دشمنی اقوام پیروز نبوده بلکه دلایل متعددی دارد که ذکر همه موارد از حوصله این مقال خارج است و آن را به فرصتی دیگر حواله می‌دهم لکن آنچه در اینجا می‌توان گفت، به قرار زیر است:

الف: تخریب «تخاصم» به دلایل سیاسی که معمولاً نیروهای حاکم آثار و خصوصاً آثار مکتوب را بیشتر و یا ظواهر اجتماعی و رفتارهای قومی را عمداً تخریب می‌کردند تا امکان بازگشت به شرایط قبل کمتر وجود داشته باشد. از عللی که در فقدان آثار پارتی و اشکانی ذکر می‌شود، تلاش سیاسیون دوره ساسانی است برای زدودن آثار آنان از صفحه زندگی مردم خصوصاً آثار مکتوب که به وسیله اغلب دشمنان پیروز خارجی هر قومی نیز قابل پیشبینی است.

ب: «عدم ضرورت» به علت تغییراتی که در شرایط اجتماعی در اثر تحولات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی پیش می‌آید، عملاً بخشی از آثار، خصوصاً آثار مکتوب از درجه اعتبار و استفاده عمومی خارج می‌شود و عملاً به سمت تخریب هدایت می‌شوند. دکتر زرین‌کوب دیدگاه جالبی درباره بخشی از ادبیات ایرانی خصوصاً اوستا دارد. سرعت انجام یافتن فتوح اسلامی چنان بود که تمدن و فرهنگ ایرانی تا جایی که معارض اسلام و قرآن نمی‌شد، مجالی برای انهدام فوری نیافت و جریان خود را تا حدی همچنان در دنبال تحول سابق ادامه داد. حتی در انهدام کتب دین مجوس هم که باوجود قرآن کریم مورد حاجت نبود، ظاهراً مسئولیتی متوجه اعراب نشد. و در

واقع، از اجزاء اوستا و سایر کتب دینی قدیم، آنچه امروز مفقود به نظر می‌آید، تا دو قرن بعد از غلبهٔ اعراب هم باقی بوده است. بی‌شک فقدان احتیاج عملی و دشواری نقل و کتابت، سبب متروک شدن و مفقود گشتن آنها بوده است. نه چنانکه بعضی اوقات گفته می‌شود، وحشیگری و تعصب اعراب^۱.

ج: از یاد نباید برد که عمر صنعت چاپ در دنیا زیاد نیست. در گذشته برای حفظ و نگهداری آثار مکتوب، ناچار به بازنویسی بودند که این شیوه مستلزم هزینه‌های دیرین بود و وقتی اندیشه‌ای یا اثری پشتیبان صاحب تمکن نداشت، عملاً امکان تجدید و بقا نمی‌یافت و به ورطهٔ تخریب می‌گرایید. این بخش مفقوده مسئولیت پژوهشگران عرصه ادبیات تطبیقی را بیشتر می‌کند تا نقاط ابهام را با تفحص و سرانگشت دقت روشن کنند.

۵. گرچه به ظاهر این علم «ادبیات تطبیقی» در حوزهٔ ادبیات ایران و جهان دارای نمونه‌هایی است که بین آثار مکتوب ادبی قیاس «مقارنه» ای پیش‌آمده و سعی در سنجش آنها با یکدیگر شده است؛ نظیر دیوان شعرا با یکدیگر و گاه مجموعهٔ قصص و... نیز در این ردیف قرار می‌گیرند. اما اکنون شرایط و باید و نبایدهایی برای این علم در نظر گرفته‌اند که بعضی از این اصول بیشتر مورد توجه اهل نظرند و رعایت این اصول از سوی پژوهشگران حوزهٔ ادبیات تطبیقی امری شایسته است. اصولی نظیر «موقعیت» و شخصیت (کارکتر) و «موضوع» و یا اینکه مثلاً، نظر بر این است که امکان تطبیق یک اثر ادبی با اثری دیگر که در زبانی غیر «بیگانه» نوشته نشده باشد، ممکن نیست. و یا اگر موضوعی واحد وجود داشت، پیگیری اینکه کدام ادیب در ابتدا از آن سود برده و چگونه بر دیگر ادیبان اثر گذاشته، لازمه امر ادبیات تطبیقی است، به شرطی که در دو یا چند زبان جداگانه نوشته شده باشند.

۱- زرّین کوب، دکتر عبدالحسین: دو قرن سکوت، تهران، ۱۳۶۵ ه. ش، ص ۲۰۳.

۶. توجه به منابع و آثاری که پژوهشگران از آنها سود می‌جویند از دیگر نکاتی است که حایز اهمیت است و دشواری آفرین. برای مثال در زمینه خواستگاه زبان و خط نکته‌ای است که نباید از کنار آن ساده گذشت، به همین خاطر است که در جغرافیای گسترده انسانی ایرانی دیدگاه‌های متعددی است که پژوهشگران ادبیات تطبیقی نباید آن را نادیده گیرند. به این نوشته علی قلی محمودی بختیاری توجه نمایید: «بدبختانه اهل قلم کشور ما هر گاه خواسته‌اند پیرامون فرهنگ و تمدن، به ویژه خط، چیز بنویسند، بی‌آنکه رنج بررسی و کاوش در آثار گوناگون را به خود بدهند با استناد به یک یا چند اثر کم اعتبار یکی دو قرن پیش - که بی‌گمان مغرضهای سیاسی و دینی در نگارش آنها مؤثر بوده‌اند - اوراقی را سیاه کرده در نتیجه سبب گمراهی و حیرانی جویندگان فرهنگ تمدن شده‌اند، اما خوشبختانه این رویه کم کم رو به زوال است!»

۷. تأسیس رشته ادبیات تطبیقی - در دانشگاه‌های مختلف کشور می‌تواند راهگشای خوبی برای رشد و اعتلای این رشته باشد. در حالی که امروزه مرتباً در دانشگاه‌های مختلف امور را هرچه تخصصی‌تر به اجرا می‌گذارند، تربیت کارشناسان و اهل ذوق در این رشته در حقیقت خدمتی بزرگ به ادب ایرانی محسوب می‌شود. ناگفته نماند که در بعضی از رشته‌های دانشگاهی نظیر «ادبیات نمایشی» در مقطع کارشناسی ارشد، اکنون این درس به صورت یک درس ۴ واحدی طی دو ترم تحصیلی به دانشجویان ارائه می‌شود. اما اگر به صورت رشته دانشگاهی مبادرت به تربیت دانشجو شود، طبعاً شاهد به ثمر رسیدن و نتایج مطلوب‌تری از این رهگذر به «ادبیات تطبیقی» خواهیم بود. در این زمینه دکتر محمد غنیمی هلال که از پیشکسوتان و دانش‌آموختگان این رشته دانشگاهی

۱- محمودی بختیاری علی قلی: زمینه فرهنگ و تمدن ایران، انتشارات شرکت افست، ۱۳۵۸ ه. ش، ص ۲۳۵.

هستند و از بنیان این رشته در کشور مصر، دیدگاه قابل تأملی دارند. ایشان معتقدند که حتی دانشگاه دیر است و زودتر باید شروع کرد. او می‌نویسد که در مقدمه برنامه‌های آموزشی دبیرستانهای فرانسه در سال ۱۹۲۵ میلادی مطلبی به چشم می‌خورد که از نظر اهمیت باید بدان توجه نمود. آنچه واقعاً برای ما اهمیت دارد آن است که محصلان در درجه نخست باید؛ آثاری از سخنوران نامدار غیرفرانسوی مانند «دانت»، «سروانتس»، «شکسپیر» و «گوته» آشنا شوند و باید قبل از پایان آموزش دبیرستانی، با استمرار در تاریخ ادبیات فرانسه، با ادبیات دیگر ملتها و مقداری از ادبیات تطبیقی آشنا گردند، و با آنکه تخصص در این علم در مراحل آموزش عالی میسر می‌گردد، اما نباید هیچ تحصیل کرده‌ای از روش و هدف این علم بی‌اطلاع باشد.^۱

۸. فواد فاروقی در کتاب سرنوشت انسان در تاریخ ایران خود، از قول ویل درانت نوشته است: «ایرانیان ظاهراً زیباترین مردم خاور میانه قدیم بوده‌اند. بناهای قدیم آنان را با اندامی افراشته و قوی نشان می‌دهد که کوهستانها، آنان را مقاوم و باهمه تمولشان، ظریف ساخته است. اجزاء بدنشان یک تقارن دلپسند دارد. دماغشان تقریباً به استقامت دماغ یونانیان است و یک نوع شرافت در وجنات و حرکاتشان دیده می‌شود».^۲

این زیبایی، بزرگی و فرهیختگی را که عالم بدان معترف است، پاس بداریم و با کنکاش در ادبیات تطبیقی جایگاه آنان را بیش از پیش معلوم نماییم.

۱- غنیمی محمد هلال: ادبیات تطبیقی، ترجمه سید مرتضی آیت الله‌زاده شیرازی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳ ه.ش، ص ۱۱۴.

۲- فواد فاروقی: سرنوشت انسان در تاریخ ایران، انتشارات باستان، ۱۳۶۳ ه.ش، ص ۲۲.

منابع و مأخذ

۱. احمد بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر: فتوح البلدان، نشر نقره، تهران، ۱۳۶۷.
۲. اصفهانی ابوالفرج، الاغانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.
۳. تراویک باکتر: تاریخ ادبیات جهان، ترجمه عرب علی رضایی، انتشارات فرزانه، ۱۳۷۳ ه.ش.
۴. جامی، نورالدین عبدالرحمن: سلامان و ايسال، به تصحیح دکتر محمد روشن، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۱ ه.ش.
۵. جولایی احمد: نمایش معاصر عرب، انتشارات سارا، ۱۳۷۸ ه.ش.
۶. دینوری ابن قتیبه، المعارف.
۷. زرین کوب، دکتر عبدالحسین: دو قرن سکوت، تهران، ۱۳۶۵ ه.ش.
۸. ستاری جلال: زمینه فرهنگ مردم، انتشارات نشر ویراستار، ۱۳۷۰ ه.ش.
۹. صفا، دکتر ذبیح الله: مجله ارتش، شماره ۲، سال هشتم.
۱۰. عبداللهیان حمید: کارنامه نشر معاصر، انتشارات پایا، ۱۳۷۹ ه.ش.
۱۱. غنیمی محمد هلال: ادبیات تطبیقی، ترجمه سید مرتضی آیت اللهزاده شیرازی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳ ه.ش.
۱۲. فواد فاروقی: سرنوشت انسان در تاریخ ایران، انتشارات باستان، ۱۳۶۳ ه.ش.
۱۳. محمدی ملایری محمد: تاریخ و فرهنگ ایران، انتشارات یزدان، ۱۳۷۳ ه.ش.
۱۴. محمودی بختیاری علی قلی: زمینه فرهنگ و تمدن ایران، انتشارات شرکت افست، ۱۳۵۸ ه.ش.
۱۵. ندا طه: ادبیات تطبیقی، ترجمه دکتر زهرا خسروی، انتشارات فرزانه، ۱۳۸۰ ه.ش.



۱۶. نرشخی ابوبکر محمد بن جعفر: تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر قبادی، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، ۱۳۵۱ ه.ش.

* * *